

جایگاه نوع انسان در فلسفه تاریخ کانت و نقش آن در تاسیس حکومت دموکراسی نمایندگی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۹/۶/۱۸

سعدالله ابراهیمی احمد آباد^۱

سید مصطفی ابطحی*^۲

مصطفی کواکبیان^۳

چکیده

زمینه و اهداف: فیلسوفان و اندیشه‌وران با کاوش در تاریخ پرفراز و نشیب فلسفه، تقریباً با یکدیگر هم رای و هم داستان هستند که جهان از سپیده دم تاریخ تاکنون در حوزه مغرب زمین سه فیلسوف بزرگ به خود دیده است. این فیلسوفان عبارتند از: افلاطون، ارسطو و کانت. در ارتباط با افلاطون و ارسطو و اندیشه‌های سیاسی و غیرسیاسی آنها به کرات بحث شده است، به طوری که امروزه حتی در بین عوام نیز، این دو فیلسوف شناخته شده‌اند. در این بین، کانت و فلسفه سیاسی وی با وجود غنای کم‌نظیر و تاثیرگذاری که فلاسفه بعدی داشته و حتی در تدوین اسناد بین‌المللی مورد استفاده قرار گرفته، بنا به دلایلی مورد غفلت قرار گرفته است. از جمله مهمترین اندیشه‌های کانت که تاثیرگذاری زیادی در شکل‌گیری حکومت‌ها در غرب داشته، نوع نگاه به انسان در حکومت است که هدف از نگارش این مقاله آشنایی با این اندیشه می‌باشد.

روش‌شناسی پژوهش: این تحقیق از جهت هدف کاربردی و از جهت روش توصیفی (تحلیل محتوا) است.

یافته‌ها: که کانت با مدنظر قرار دادن جایگاه انسان معتقد است که باید حکومتی تشکیل شود که براساس اصول پیشینی، یعنی آزادی، استقلال و برابری انسان‌ها بنا شده باشد و حکومت جمهوری را واجد این اصول معرفی و نتیجه می‌گیرد که حکومت جمهوری یگانه حکومتی است که از مشروعیت برخوردار است. فقط در این حکومت است که قانون و حق طبیعی آزادی با هم هماهنگی دارند. فقط در این حکومت است که قدرت در راه درست خود که حفاظت از آزادی است اعمال می‌شود.

نتایج: قدرت سیاسی باید بازتابی از اراده عمومی باشد و این امر فقط در نظام جمهوری امکان‌پذیر است و تنها با این حکومت است که نوع انسان در جایگاه واقعی خود همواره نقشی اساسی و محوری می‌تواند داشته باشد.

واژگان کلیدی: جمهوری، کانت، حکومت، دموکراسی نمایندگی، فلسفه تاریخ، نوع انسان

^۱ دانشجوی دکترای تخصصی علوم سیاسی، گرایش (اندیشه سیاسی)، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

mailto:Ksainfo@kiasaa.com

^۲ استاد یار علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

M.abtahi100@gmail.com

^۳ استادیار گروه مسائل ایران، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. mardomsalari1@yahoo.com

در طول تاریخ، در باب ماهیت انسان سخن فراوان گفته شده است و هر یک از اندیشمندان بر اساس نوع نگاه خود تفسیر خاصی از انسان ارائه داده‌اند. ارسطو به مقتضای اندیشه‌ی فلسفی خود، ماهیت انسان را در عقل می‌دانست. آکوئیناس که دغدغه‌ی ایمان مسیحی و فهم تثلیث داشت، ماهیت انسان را در فهم این مسائل می‌دانست. هیوم، از آن جهت که اندیشه‌های خود را بر انطباعات تجربی بنا می‌کرد ماهیت اخلاقی انسان را در سطح عادات و سنن می‌دانست. داروین، ویژگی اصیل انسان را در محبت صادقانه او به موجودات زنده پنداشت. مارکس به دلیل دغدغه‌های اجتماعی و اقتصادی خود، ماهیت انسان را محصول جامعه، اقتصاد و فرایند دیالکتیکی تاریخ قلمداد می‌کرد. نیچه نیز بر آن بود که بنیاد انسان را می‌توان بر اساس اراده تعلق یافته به قدرت بنا ساخت. اما سخن کانت در این زمینه به گونه‌ای دیگر است. کانت، ظهور هویت انسان اخلاقی را بر اراده و یا عقل عملی مبتنی ساخته و آن را هم اساس اخلاق حکمت و فرزاندگی انسان و هم منشأ قانون، نظم، ضرورت و الزام اخلاقی می‌داند. کانت طبیعت انسان را به وجوه اجتماعی آن مانند تمدن، جامعه پذیری، تربیت و جز آن گره می‌زند. وی سعی می‌کند تبیین جامعی از وجوه فردی و جمعی انسان ارائه دهد. کانت برای تبیین فرایند تاریخ نوع بشر به سوی رشد و پیشرفت، با نگرشی واقع گرایانه به رخدادهای مهم تاریخ می‌نگرد.

فلسفه حقوق کانت، برآمده از حق طبیعی انسان که مستقل از قومیت، ملیت و نژاد بوده و مربوط به «نوع انسان» است. فلسفه حقوق کانت از قاعده و حق اخلاقی آغاز می‌شود و به حقوق داخلی و سپس حقوق بین‌الملل منتهی می‌شود. هدف کانت از فلسفه حقوق تدوین چهارچوبی حقوقی برای نظام سیاسی مد نظر خود است. کانت به عنوان یکی از فیلسوفان بزرگ عصر روشنگری، می‌خواهد حکومت و نیز روابط اجتماعی را عقلانی کند؛ در این خصوص، حق ذاتی و حق اکتسابی را مطرح می‌کند و حق ذاتی داشتن آزادی را اساس ایجاد یک حکومت می‌داند؛ چراکه فقط با وجود یک حکومت و قانون در جامعه، می‌توان از هرج و مرج جلوگیری کرد و از حقوق همه افراد دفاع کرد. حکومتی که از شروط فوق برخوردار است حکومت جمهوری است.

در اندیشه کانت، انسان، همواره نقشی اساسی و محوری داشته است. در اهمیت این موضوع همین بس که وی، در اواخر عمر خویش کتاب انسان‌شناسی از منظری عمل‌گرایانه را به طور خاص، به موضوع انسان اختصاص می‌دهد. آنچه انسان‌شناسی را از مباحث عقل نظری و عقل عملی صرف متمایز می‌کند، ویژگی عمل‌گرایانه آن است. از شناخت انسان، به عنوان موجودی که آزادانه عمل می‌کند، این ویژگی، حاکی از این است، که انسان‌ها صرفاً از ماهیت ثابتی برخوردار است. کانت، انسان را غایت ذاتی فی‌نفسه می‌داند، پس انسان از نظر او ذاتی ثابتی دارد. آنها، با اعمال و رفتار خویش، به ویژه در ارتباط متقابل با دیگران، و در

سطح اجتماع، به هویت خود شکل می‌دهند. کانت، سپس انسان‌شناسی عمل‌گرایانه را به دو بخش دیالکتیکی و شخصیتی، تقسیم می‌کند. بخش دیالکتیکی، عبارت است از شناخت جنبه‌های برونی و درونی، انسان، و شامل سه بخش است: ۱- قوه شناسایی، ۲- احساس لذت و الم، ۳- قوه تمایل؛ این سه بخش، متناظر با نقدهای سه گانه کانت است. بخش شخصیتی، به شناخت ذات درونی انسان، با استفاده از امور بیرونی او می‌پردازد (صانعی، ۱۳۹۴: ۹۰). به زعم کانت، انسان، تنها موجودی است، که قابلیت رسیدن به فرهنگ و تمدن و اخلاق را دارد. لذا نگاه وی، از نوع انسان، متفاوت از دیگر اندیشه‌های مطرح شده است. همچنین کانت، نوع تصور از انسان را در اراده وی و تشکیل حکومت موثر می‌داند، و معتقد است، «طوری عمل کن، که انسان را، خواه خودت باشد، خواه دیگران، همواره غایت بدانی، و نه هرگز، تنها، وسیله به شمار آوری». منظور کانت، از این سخن این است که نباید با انسان، به صورت وسیله‌ی صرف رفتار کرد، این است که نباید انسان را آلت دست قرار دهیم. انسان‌ها ابزار نیستند، که صرفاً به کار غایت دیگران بیایند. همچنین نباید آن‌ها را فریب داد و اغوا کرد. چنین برخوردی، در واقع رعایت نکردن خودمختاری انسان‌ها و حاشا کردن سرشت عقلانی آن‌هاست، که وجه مشترکشان می‌باشد. از نظر وی، انسانیت، یک ارزش است، که برای آن قیمتی نمی‌توان لحاظ کرد. (صانعی، ۱۳۹۴: ۹۷)

با توجه به نوع نگاه کانتی به انسان، در این مقاله هدف بررسی جایگاه نوع بشر در فلسفه تاریخ کانت است تا مشخص گردد که چنین اندیشه‌ای در مورد جایگاه نوع بشر چه نتیجه‌ای را در تاسیس انواع حکومت‌ها داشته و بر آیند آن در تاسیس حکومت دمکراتیک چگونه نمایان خواهد شد. در راستای نیل به هدف ذکر شده؛ ابتدا با دیدگاه‌های اصلی کانت پیرامون نوع بشر و شکل حکومت آشنا خواهیم شد و تمایز آن را با دیگر اندیشه‌ها مطالعه می‌کنیم و سپس تاثیر چنین اندیشه‌ای از نوع انسان در تشکیل حکومت دمکراتیک را بررسی و تحلیل خواهیم نمود.

ب: تبیین مفاهیم از دیدگاه کانت

در اندیشه کانت، واژگان دارای تعاریف خاصی هستند. از همین رو در ادامه ابتدا تعاریف مدنظر کانت از واژگان مهم که در این مقاله به کرات مورد استفاده قرار گرفته‌اند؛ مورد بررسی قرار می‌گیرد.

انسان: در نگاه کانت، انسان موجودی است آگاه، مختار، مقتدر، آزاد، خردورز و اخلاق‌گرا چون آگاهی و اختیار و اقتدار از صفات الوهیت است، در نظر او انسان موجودی است الهی، که می‌تواند با به کار گرفتن خرد خویش در طبیعت تصرف کند و دست به نوآوری و تولید بزند» (صانعی، ۱۳۹۴: ۹).

نوع بشر: از منظر کانت؛ انسان از آنجا که موجودی بشری است، از غرایز بشری برخوردار است، اما به مثابه‌ی غایت ذاتی و فی نفسه، نمی‌تواند و نمی‌باید به‌عنوان شیء و ابزار به‌کار گرفته شود. از همین رو، وی معتقد است؛ در تاریخ بشر، یک غایت طبیعی در کار است که نوع بشر را به سوی پیشرفت و کمال رهنمون می‌شود. به این معنی که توانایی‌های خویش را به طور کامل ارتقاء می‌بخشند. اساس این دیدگاه، نوع بشر همواره در حال رشد و پیشرفت است و زندگانی وی به طور مداوم بهبود می‌یابد، چون بشر فناپذیر است» (محمودی، ۱۳۹۳: ۵۷).

خرد: از دیدگاه کانت، انسان، به مدد خرد خویش، در این مسیر گام به سوی پیشرفت بر می‌دارد. خرد در دست یافتن به این آگاهی است، که انسان غایت حقیقی طبیعت و سرآمد موجودات است (کانت، ۱۳۶۲: ۲۱۰).

اخلاق: در نگاه کانت، فعلی واجد ارزش اخلاقی است که مطابق با تکلیف باشد و فاعل هیچ‌گونه انگیزه دیگری غیر از عمل به وظیفه نداشته باشد. برای فهم اینکه چه عملی مطابق با وظیفه است، باید به امر مطلق مراجعه کرد. مراد از امر مطلق که وظایف اخلاقی ما را مشخص می‌کند، عبارت است از؛ بنابر آن قاعده‌ای عمل کنید که بتوانید همزمان اراده کنید که آن قاعده، قانونی جهان‌شمول گردد. وی امر مطلق را حکم بدیهی عقل عملی می‌داند. از آنجاکه این امر مطلق است، احکام به دست آمده از آن نیز مطلق خواهد بود. (کانت، ۱۹۷۲: ۶۶).

خودآیینی: کانت، آزادی را یک ایده محض استعلایی می‌نامد، و آن را بنیاد آزادی عملی، یعنی بنیاد مستقل بودن اراده، از اجبار انگیزه‌های حسی می‌داند. از گونه‌ای توانایی، خودانگیختگی و خودکاری، برخوردار است، و خویشتن خود را تعیین کند (مجتهدی، ۱۳۸۷: ۱۰۵).

آزادی: کانت، اعتقاد دارد که اگر آزادی و خودمختاری، بخواهد صفت چیزی باشد، باید صفت اراده باشد. او اراده آزاد را با اراده خودمختار، هم‌سان می‌داند؛ یعنی اراده هنگامی آزاد است، که علت ایجاد آثار و اعمالی باشد، در حالی که خود معلول امر دیگری نباشد (صانعی، ۱۳۹۴: ۹۰).

برابری: در نظریه کانت، تأکید می‌شود، که حقوق در پی اشاعه و ترویج آزادی و نیز برابری است؛ بدین-معنا که ما باید از آزادی برخوردار باشیم و همزمان به توزیع برابر منابع نیز دسترسی راسخ، داشته باشیم (صانعی، ۱۳۹۴: ۹۰).

دموکراسی نمایندگی: به نظر کانت، دموکراسی یکی از بزرگترین دست‌آوردهای بشری است، کانت دموکراسی نمایندگی را نظام جمهوری می‌نامد. به نظر وی نظام جمهوری باید نمایندگی مردم را در کار قانون‌گذاری عینیت بخشند و در وظایف نیروهای اجرای و قضایی دخالت نکنند.

جمهوری: کانت، معتقد است قانون جمهوریت می‌تواند به عنوان یک شرط برای تداوم صلح پایدار مؤثر باشد. کانت، در این خصوص معتقد است، که باید نهادهای بین‌المللی در قالب یک فدراسیون، توسط دولت‌های جمهوری، برای رسیدن به صلح پایدار ایجاد گردد (کانت، ۱۷۹۵: ۸۰).

با عنایت به مفاهیم یاد شده در ادامه هر جایی که واژگان ذیل بکار گرفته می‌شوند، منظور از آن مفاهیمی هستند که در نظر کانت مورد تبیین قرار گرفته است.

تبیین مفاهیم در اندیشه کانت	
انسان	موجودی است آگاه، مختار، مقتدر، آزاد، خردورز و اخلاق‌گرا
نوع بشر	همواره در حال رشد و پیشرفت
خرد	وسیله پیشرفت و سرآمدی انسان
اخلاق	فعلی واجد ارزش اخلاقی است که مطابق با تکلیف باشد
خودآیینی	مستقل بودن اراده، از اجبار انگیزه‌های حسی
برابری	توزیع برابر منابع در دسترس
آزادی	صفت اراده است
جمهوری	تنها حکومت که در آن صلح پایدار می‌ماند
جمهوری نمایندگی	نماینده‌گری مردم در کار قانون گذاری

پ: دیدگاه فلاسفه عصر روشنگری، در رابطه با حکومت و دموکراسی

برای تبیین بهتر دیدگاه کانت از نوع انسان و تاثیر آن در حکومت مدنظرش، در این بخش به نظرات برخی از فلاسفه عصر روشنگری می‌پردازیم تا مشخص شود که از منظر فلاسفه منظور از نوع انسان و حکومت مورد نظرشان چه حکومتی بوده کانت چه دیدگاهی در این خصوص دارد.

جان لاک: انسان‌ها از نظر لاک، صاحب خصایص ذاتی برابر و عمومی و استعدادهایی از منظر عقلی ویژه هستند. هر انسان، موجودی است برخوردار از خرد و بدین‌سان از پایه باهم برابرند. خرد انسانی، به‌مثابه

شیرازه‌ای است که موجب قوام و به هم پیوستگی انسان‌ها در وضع طبیعی می‌شود. از آنجاکه همه انسان‌ها برابر و مستقل‌اند هیچ‌کس اجازه ندارد به زندگی، آزادی و مالکیت دیگری صدمه‌ای وارد سازد. در واقع از همین جاست که برخی لاک را پدر حقوق بشر می‌دانند. لاک، نظر خود در باب حکومت را مانند هابز با وضع طبیعی آغاز می‌کند. لاک، با استناد به انسان‌شناسی تاریخی خود که از قبایل اولیه به دست آورده بود، انسان‌ها را در وضع طبیعی آزاد و مساوی می‌داند. اما آزادی آن‌ها مطلق نیست و نمی‌توانند به دیگران آسیب برسانند. چرا که «همه افراد آزاد و با هم برابرند و هیچ‌کس نمی‌تواند به آزادی جان، و مال دیگری آسیبی برساند» (لاک، ۱۳۹۲: ۱۷۵). حکومت پیشنهادی لاک؛ حکومتی است که باید تابع قانون طبیعی باشد. چرا که افراد نمی‌توانند به حکمران خود قدرت مطلق دهند. درحالی‌که خود قدرت مطلق ندارند. بنابراین کسی نمی‌تواند به دیگری چیزی را که خود دارا نیست منتقل کند. در دولت پیشنهادی او آزادی مورد خدشه قرار نمی‌گیرد، به شرط آنکه قوانین پابرجا و استوار بوده، و برای همه یکسان باشند. و توسط قدرت مقننی که افراد انتخاب کرده‌اند وضع شده باشند. (میس دونالد، ۱۹۷۳: ۳۸) در حکومت پیشنهادی او، افراد همه‌ی حقوق و قدرت خود را به حکومت نمی‌دهند، بلکه برخی حقوق را مانند حق قضاوت کردن، حق کیفر دادن، مجرمان به حکومت واگذار می‌کنند. بنابراین، حکومت در نظر لاک، کارگزاری است که همه قدرت خود را از مردم می‌گیرد.

توماس هابز: هابز، برخلاف غالب مدافعان حکومت‌های استبدادی، معتقد است، افراد بشر طبیعتاً با هم مساویند. در حال طبیعی، قبل از آنکه دولتی به وجود آمده باشد، هر فردی میل دارد آزادی خود را حفظ کند، و در عین حال بر دیگران تسلط یابد. هر دوی این امیال از گزینه صیانت نفس ناشی می‌شود. از تعارض این امیال «جنگ همه بر ضد همه» پدید می‌آید که زندگی را نکبت‌بار و حیوانی و کوتاه می‌سازد. در حال طبیعی نه مالکیت وجود دارد، و نه عدالت و نه بی‌عدالتی، بلکه فقط جنگ وجود دارد (هابز، ۱۳۹۳: ۱۶۳). در نظر هابز، آدمیان بالطبع خودخواه و بدخواه یکدیگرند، «انسان، گرگ انسان است». و برای اینکه خودخواهی‌های فردی به هم تصادم نکنند، آدمیان احتیاج به دولت دارند، تا بر خودخواهی‌های فردی نظارت کند، و نگذارد افراد به حقوق یکدیگر تجاوز کنند. هابز، اعتقاد داشت، طبیعت اصلی همه آدمیان همه یکسان است. همه تبهکار و درنده‌خو هستند. زیرا در اجتماعات اولیه مالکیت وجود ندارد. و مردم معنای عدالت و ظلم را نمی‌دانند، بلکه مردم با یکدیگر در ستیز و جنگند. برای فرار از این نابسامانی، آدمیان دور هم جمع می‌شوند، و جوامعی را مرجحاً تحت اراده یک قدرت قانونی مرکزی تشکیل می‌دهند. مفهوم، از این نوع اجتماع آن است که از بروز جنگ میان افراد جلوگیری شود. (هابز، ۱۳۹۳: ۱۹۲) هابز، تأکید می‌کند، که پیمان و قراردادی که میان افراد یک جامعه بسته می‌شود، به وسیله یک نفر بهتر اجرا می‌گردد. افراد جامعه از پیشوایان خود اطاعت

می‌کنند. و برای تمام عمر به این اطاعت گردن می‌نهند. و این قرارداد با شمشیر به اجرا گذارده می‌شود. زیرا قراردادی که زور و شمشیر از آن حمایت نکنند حرفی بیش نیست.

ژان ژاک روسو: چکیده افکار روسو در مورد نوع انسان این است که «انسان‌ها خوب به دنیا می‌آیند، لیکن جامعه آنها را شرور می‌سازد» انسان، طبیعتاً موجود خوب است. فقط نهادهای اجتماعی است او را به صورت موجودی تبهکار در می‌آورد. این قضاوت، به منتها درجه انقلابی بود. نطفه‌ای را بوجود آورد که تمام آشوب‌های ویرانگر قرون ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ از آن زاده شدند. زیرا نتیجه الزامی این طرز تفکر آنست که با تغییر دادن قواعد و ضوابط اجتماعی، بشریت قادر خواهد بود، تا نیکی و پاکی اولیه خود را بازابد، و خودخواهی و نفسانیات شرارت بار را از دنیا براندازد. (پاکزاد، ۱۳۹۵: ۴۹).

ژان ژاک روسو، که از مهمترین طرفداران قرارداد اجتماعی است. این نظریه را تکمیل کرده، و یک سلسله نتایج علمی از آن استخراج نموده است. نظریه روسو، راجع به منشاء دولت در کتاب معروف وی موسوم به «قرارداد اجتماعی» بیان گردیده است. به عقیده روسو، انسان بدو به حالت طبیعی زندگی می‌کرده است، و در آن حالت افراد مطیع هیچ قدرت انسانی نبوده، و تماماً آزاد و مساوی بوده‌اند. به نظر روسو، و سایر طرفداران قرارداد اجتماعی، حالت طبیعی، با حالت حیوانیت، کاملاً فرق داشته، و بدین معنی که چون انسان ذاتاً موجودی است متفکر، لذا در حالت طبیعی نیز تابع قوانین طبیعت بوده است. (همان، ۱۱۲)

اما چون افراد بشر، در حالت طبیعی در معرض مخاطرات شدیدی قرار گرفته، و نمی‌توانستند منفرداً و به تنهایی به مخاطرات مزبور غلبه نمایند، لذا محض ازدیاد قدرت مقاومت خویش، در مقابل قوای قاهره طبیعت و تأمین بقای خود مجبور گردیدند، با یکدیگر تشریک مساعی نمایند، و این همکاری و تجدید قوا به وسیله تشکیل دولت عملی گردید.

دیوید هیوم: هیوم، برای تعریف عقل، از کارکردهای آن آغاز کرد. وی برای عقل سه نوع کارکرد شناسایی نمود. نخست، کارکرد در زمینه‌ی حقیقت؛ دوم، کارکرد در زمینه‌ی واقعیت؛ سوم، کارکرد در زمینه‌ی اعتقادات، وی که معتقد به اصالت تجربه بود، در وجود «حقیقت» شک کرد، و آن را ناشی از تصور ذهن و عقل دانست. حقیقت را مجموعه‌ای از اصول دانست، که از اصول برین منتج می‌گردند. به عبارت ساده‌تر، عقل این توانایی را دارد، که از اصول کلی به جزء برسد (استفاده از قیاس) (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۶۰). به طور کلی، در ارزیابی اندیشه‌ی هیوم، باید گفت وی با رد کردن حقیقت و نادیده انگاشتن اعتقادات و ارزش‌ها از طریق تجزیه عقل، به کارکردهایش، تنها انگیزه برای آدمی را سود بیشتر معرفی می‌نماید. در حالی که امروزه متفکران بسیاری به این نتیجه رسیده‌اند، که همبستگی جامعه از طریق پرورش اعتقاد و تحکیم ایمان ممکن است. اگرچه متفکرین بعد از هیوم، بار دیگر کوشش کردند، متغیرهای تشکیل دهند، عقل را به وحدت برسانند. با این حال وی

توانست با تجزیه‌ی عقل به کارکردهایش، یکی از اصول سوداگرایان، یعنی انگیزه‌ی مادی، را تکامل بخشد (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۶۰).

در یک جمع‌بندی کلی در مقایسه بین نظریه‌پردازان می‌توان محوری‌ترین اندیشه‌ی آنها را مبتنی بر موارد ذیل دانست:

شاخص‌ترین دیدگاه فلاسفه عصر روشنگری	
جان لاک	حقوق بشر
هابز	پیمان و قراردادی که میان افراد یک جامعه بسته می‌شود، به وسیله یک نفر بهتر اجرا می‌گردد
ژان ژاک روسو	قرارداد اجتماعی
هیوم	اصالت تجربه
کانت	نظام جمهوری، فدراسیون دولت‌های آزاد و حق جهان‌شهری

با عنایت به موارد یاد شده، نوع حکومت مدنظر کانت، جمهوری و در بین نظام‌های جمهوری، نظام نمایندگی مردم بهترین نظام جمهوری معرفی شده که ناشی از نگاهی است که کانت در فلسفه تاریخ خود از نوع انسان در ذهن خود مجسم کرده است. با این مختصر در مورد تفکیک اندیشه‌های فلاسفه عصر روشنگری در ادامه ابتدا با پیشینه تحقیقات مرتبط با جایگاه نوع انسان در فلسفه تاریخی کانت و برآیند آن در حکومت جمهوری نمایندگی آشنا می‌شویم و سپس به تبیین دیدگاه کانت از نوع انسان و حکومت مدنظر وی می‌پردازیم.

ت: پیشینه تحقیق

در ارتباط با جایگاه نوع انسان در فلسفه تاریخی کانت و برآیند آن در حکومت مدنظر کانت پژوهش‌های متعددی انجام شده است که از مهمترین این تحقیقات می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ۱- آقای مرتضی روحانی و آقای سید حمید طالب‌زاده در مقاله‌ای تحت عنوان «انسان‌شناسی در اندیشه کانت» که در شماره یازدهم فصلنامه متافیزیک در سال ۱۳۹۰ به چاپ رسانده‌اند نتیجه می‌گیرند که؛ انسان‌شناسی وجه جامع اندیشه کانت است و می‌توان آن را حاصل اندیشه انتقادی و جزء وجوه عملی

اندیشه وی به حساب آورد. کانت در انسان‌شناسی سعی در تبیین طبیعت انسان از نگاهی پراگماتیک - نه ذات‌گرایانه- دارد. کانت طبیعت انسان را به وجوه اجتماعی آن مانند تمدن، جامعه پذیری، تربیت و جز آن گره می‌زند. وی سعی می‌کند تبیین جامعی از وجوه فردی و جمعی انسان ارائه دهد. به این ترتیب در تعریف انسان‌شناسی از منظر کانت می‌توان گفت: «انسان‌شناسی دانشی تجربی، جهانی و فلسفه‌ای عملی است که با رویکردی پراگماتیستی و غایت‌شناسانه به وسیله‌ی خرد حزم اندیش و روش مشاهده درصدد شناخت طبیعت انسان و تعلیم و تربیت انسان‌هایی است که تنها دارای علوم نظری صرف نباشند بلکه با داشتن مهارت‌های لازم به مثابه شهروندی از جهان به حساب آیند.

۲- خانم مهری چنگی آشتیانی در مقاله‌ای تحت عنوان «انسان‌شناسی از منظر کانت و ملاصدرا» که در شماره سی و چهارم فصلنامه فلسفه تحلیلی در سال ۱۳۹۷ به چاپ رسانده‌اند نتیجه می‌گیرند که؛ از دیدگاه کانت انسان با اتکاء به عقل خویش به هویتش شکل می‌بخشد. اما انسان‌شناسی فلسفی صدرالمتأهلین برخلاف کانت بیشتر بر عقل نظری تکیه دارد. عقل نظری با اتحاد و اتصال، با عقل فعال به مرحله عقل مستفاد می‌رسد. انسان خلیفه الهی و جامع تمام اسماء صفات حق است. انسان هم صفات تنزیهی و هم صفات تشبیهی دارد و خداوند به انسان استعداد ادراک تمام مدرکات را عطا کرده است، لذا انسان می‌تواند تمام حقایق کلی و جزئی را بشناسد و بنابر اتحاد عالم و معلوم، جهانی عقلانی شبیه به جهان خارجی می‌گردد و این معنای جامعیت انسان و خلافت الهی است

۳- آقای سیدعلی محمودی در مقاله‌ای تحت عنوان «کانت: دموکراسی نمایندگی و نظام جمهوری» که در شماره ۱۹۵ و ۱۹۶ فصلنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی در سال ۱۳۸۲ به چاپ رسانده‌اند نتیجه می‌گیرند که؛ «کانت برای انسان سه شخصیت کنشگر در نظر می‌گیرد: نخست در مقام انسان، که موجودی است خردمند و آزاد و به مثابه غایت فی نفسه، هیچ‌گاه نمی‌تواند و نباید به عنوان ابزار و آلت در نظر آید یا به کار گرفته شود؛ دوم در مقام تبعه- که باید تابع دولت و اجراکننده قانون‌ها و فرمان‌های حکومت باشد. البته انتظار نمی‌رود که همه مردم بتوانند قانون بگذارند؛ آنان به گونه کانت می‌اندیشد که حتی اگر انسان خود به لحاظ اخلاقی خوب نباشد، ناگزیر است شهروند خوبی باشد؛ هر اندازه کار تأسیس یک دولت، پیچیده و دشوار باشد، می‌تواند توسط یک ملت شرور به انجام برسد، به شرط اینکه آن ملت از درک و فهم برخوردار باشد. روسو در اینکه نیروی قانون‌گذاری کار نیروی اجرایی را نیز انجام دهد، در نگاه نخست محاسنی می‌بیند، اما سپس بی‌تردید و آشکارا، از اصل تفکیک قوا دفاع می‌کند و در قرارداد اجتماعی می‌نویسد: چون هیأت حاکمه با حکومت یکی هستند، مثل این است که حکومتی وجود نداشته باشد و به هیچ وجه صلاح نیست واضح قوانین، مجری آن هم باشد. برپایه اندیشه سیاسی کانت، می‌توان یک نظام جمهوری را در نظر آورد که با وجود نیروهای سه‌گانه و حتی نهاد قانون‌گذاری برگزیده مردمان،

در عمل تفکیک نیروها در آن وجود نداشته باشد و نیروی اجرایی در نهاد قانون‌گذاری، به گونه مستقیم و غیرمستقیم دخالت کند و با نفوذ در مجمع قانون‌گذاری، اراده معطوف به قدرت نامحدود را بر نهاد مستقل قانون‌گذاری اعمال کند».

۴- آقای حسینعلی نودری و آقای علی ایمانی در مقاله‌ای تحت عنوان «وجه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت و یورگن هابرماس» که در شماره ۴۴ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی در سال ۱۳۹۷ به چاپ رسانده‌اند نتیجه می‌گیرند که؛ «حکومت مطلوب کانت برآمده از قانون و اراده‌ی مردم است و قوانین آن براساس مفهوم حق و با عنایت بر اصول پیشینی خرد مانند آزادی، برابری و استقلال می‌باشد و علاوه بر این براساس نظام نمایندگی و تفکیک میان قوا اداره می‌شود و از آن با عنوان نظام جمهوری یاد می‌کند. در عصر حاضر نیز یورگن هابرماس فیلسوف و نظریه‌پرداز آلمانی تلاش کرد تا ضمن وفاداری به مفهوم دموکراسی لیبرالی با بازسازی آن به نحوی منحصر به فرد خویش علاجه‌ی برای ناکامی این سنخ از دموکراسی در نیل به اهدافش پیدا کند، بنابراین او نوعی از دموکراسی با عنوان دموکراسی مشورتی را معرفی می‌کند که در این نوع از دموکراسی کنش ارتباطی و استدلال‌های عقلانی و حاکمیت عقلانیت ارتباطی عناصر تعیین‌کننده می‌باشند».

۵- خانم بهاره دائی جعفری در پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد خود با عنوان «انسان‌شناسی کانت» که در سال ۱۳۹۰ در دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین دفاع کرده به این نتیجه می‌رسد که: «در اندیشه کانت انسان همواره نقشی اساسی و محوری داشته است؛ در اهمیت این موضوع همین بس که وی در اواخر عمر خویش کتاب انسان‌شناسی از منظر پراگماتیک را به طور خاص به موضوع انسان اختصاص می‌دهد. آنچه انسان‌شناسی را از مباحث عقل نظری و عقل عملی صرف متمایز می‌کند ویژگی پراگماتیکی آن است. این ویژگی حاکی از این است که انسان‌ها صرفاً از ماهیت ثابتی برخوردار نیستند، و در نتیجه آنها را نمی‌توان بر اساس این ماهیت ثابت تعریف نمود؛ آنها با اعمال و رفتار خویش، به ویژه در ارتباط متقابل با دیگران و در سطح اجتماع، به هویت خود شکل می‌دهند. کانت انسان را در حیطه تجربه و مشاهده عینی مورد بررسی قرار می‌دهد و از تفکر نظری صرف درباره آن فاصله می‌گیرد. به زعم وی انسان تنها موجودی است که قابلیت رسیدن به فرهنگ و تمدن و اخلاق را دارد».

۶- خانم سمیه رفیقی در پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد خود با عنوان «مفهوم انسان در انسان‌شناسی پراگماتیکی کانت» که در سال ۱۳۹۱ در دانشگاه تبریز دفاع کرده به این نتیجه می‌رسد که: «کانت با اطلاق اصطلاح «پراگماتیکی» بر انسان‌شناسی خود، به انتقاد از دیگر نظریات مطرح شده در این موضوع پرداخته و بر این باور است که با مشاهده و توصیف اعمال انسان و نیز نحوه تعامل او با محیط پیرامون خود و انسان‌های

دیگر می‌توان به شناخت بهتری از انسان دست یافت. او با بررسی اعمال انسان در چهار سطح مختلف، انسان‌شناسی خود را از علوم دیگری که به مطالعه انسان می‌پردازند، متمایز می‌گرداند.

ث: نظر کانت در مورد نوع انسان

ایمانوئل کانت، در سراسر دوران زندگی خود با چهار پرسش بنیادین فلسفی روبرو بوده است. این پرسش‌ها که به ترتیب پیرامون شناخت شناسی، فلسفه اخلاق، فلسفه تاریخ و انسان‌شناسی قرار دارند، از نگاه کانت عبارت‌اند از:

۱. من چه چیز را می‌توانم بشناسم؟
۲. من چه باید بکنم؟
۳. به چه چیز می‌توانم امید ببندم؟
۴. انسان چیست؟

در میان این پرسش‌ها، چنان‌که پیداست، پرسش سوم به فلسفه تاریخ مربوط است؛ یعنی موضوعی که از شالوده‌های فلسفه سیاسی کانت به شمار می‌رود و با فلسفه اخلاق وی ارتباط تنگاتنگ دارد. این پرسش، نشان‌دهنده اهمیت است که کانت برای موضوع فلسفه تاریخ در نظام فکری و فلسفی خویش قائل است. فلسفه تاریخ کانت، با انسان‌شناسی وی پیوند می‌یابد، انسان‌سازنده‌ی فرهنگ و تمدن بشری است. آرای کانت، در باب فلسفه‌ی تاریخ امیدوارکننده است، زیرا اگر چه انسان‌ها در فراز و فرود تاریخ، با پیروزی و شکست و کامیابی و ناکامی روبرو می‌شوند، اما سیر مداوم زندگی نوع انسان به سوی پیشرفت و تکامل و عینیت بخشیدن به اراده نیک در زندگی اجتماعی است.

انسان، در اندیشه کانت موجودی است آگاه، مختار و مقتدر و چون آگاهی و اختیار و اقتدار از صفات الوهیت است، در نظر او، انسان موجودی است الهی. نسبت دادن این صفات، به انسان البته از آرای ابتکاری کانت نیست، بلکه این دریافت، دریافت غربی از انسان است. که اولین نشانه‌های تاریخی آن در کتاب‌های ایلپاد و ادیسه هومرا مده. سپس در آرای افلاطون، ارسطو و رواقیان متجلی شده. آن‌گاه از مضامین مسیحیت عبور کرده، در قضیه «کوگیتو»ی دکارت تقویت شده، و در نهایت به کانت رسیده است (صانعی، ۱۳۹۲: ۹)

در سنت غربی، رمز متمایزی بین انسانیت و الوهیت وجود ندارد و اگر چیزی به نام «تعالی» وجود داشته باشد، انسان است که متعالی از طبیعت است. مفهوم الوهیت به عنوان مفهومی متعالی در اصل صفت انسان است. کانت امکان دگرگونی انسان را در بستر تاریخ به سه صورت در نظر می‌گیرد: انسان در تاریخ یا پس می‌رود، یا پیش می‌رود، یا در جا می‌زند.

البته این حصر، حصر عقلی است. شق چهارمی به نظر نمی‌رسد. کانت، وضعیت پیشرفت را سعادت‌جویانه، وضعیت پس رفت را ترور اخلاقی، وضعیت درجا زدن را احمقانه توصیف کرده است. بیان خود کانت در این مورد چنین است: «وضعیت تاریخی انسان به سه صورت قابل تصور است یا در یک مسیر قهقرایی رو به ضعف می‌رود یا پیشرفت می‌کند یا درجا می‌زند» (کانت، ۱۳۷۸: ۱۹)

مقصود از ترور اخلاقی، پس رفت تاریخ است که در آن هیچ امیدی به سعادت و بهبود وضع انسان باقی نمی‌ماند. کسی که به این نظریه معتقد باشد کوشش در راه بهبود و اصلاح را عبث می‌داند. چون در نظر او اصلاح و بهبودی وجود ندارد. زیرا اعتقاد به اصلاح و بهبود همان است، که اعتقاد به پیشرفت نامگذاری شده. مقصود از پیشرفت و ترقی تاریخ بهبود وضع انسان در تاریخ است. اعتقاد به درجا زدن و انکار دگرگونی‌ها به این دلیل احمقانه است. عملاً نادیده گرفتن دستاوردهای مثبت و مفید انسان در طول تاریخ است.

عناصر پررنگ در اندیشه کانت در مورد انسان، عبارتند از تأکید بر مفاهیم ارائه، آزادی، اختیار، عمل‌گرایی و مسئولیت‌پذیری انسان، که این عناصر به صورت مختلف در مذهب پروتستان مورد توجه واقع شده است (صانعی، ۱۳۹۲: ۱۵).

کانت، در تمام نوشته‌هایی خود بر استقلال و آزادی انسان در مقابل هر نوع عامل غیرانسانی تأکید می‌کند. این تأکید علاوه بر این که بر سنت غربی یونانی تکیه دارد، متأثر از تعالیم، ژاکوب آرمینیوس در مذهب پروتستان است. (صانعی، ۱۳۹۲: ۱۵). در واقع کانت، برای تحقق الوهیت در ذات انسان (و تجسم عقل الهی در قالب وجود بشری بین تعالیم مسیحی پروتستان و نگرش یونانی باستان، پیوند برقرار کرد. به همین جهت، روح مذهب پروتستان را باید در قالب رنسانس، به عنوان بازگشت از مسیحیت شرقی، به الویت غربی یونانی تفسیر کرد. کانت این پیوند را در تدوین فلسفه انتقادی خود می‌بیند، دیدگاه‌های پیش از خود را به عنوان «نظام کهنه» مورد انتقاد قرار می‌دهد.

با عنایت به موارد یاد شده؛ تلقی کانت از مفهوم حقوق «نوع انسان»، متأثر از تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی قرن هفدهم و هجدهم اروپاست. دستاوردهای جنبش رنسانس و اصلاحات مذهبی، انقلاب فرانسه، رویکرد فلسفی به جایگاه عقل و اخلاق، تحول در نظام اجتماعی تولید و توزیع و ارتباطات، شکل‌گیری جامعه مدنی و چالش آن با صورت‌بندی سنتی ساختار سازماندهی زندگی اجتماعی، شکوفایی رمانتیسم هنری و اجتماعی و ده‌ها متغیر تأثیرگذار در جهان‌بینی و جهان‌زیستی، احترام به استقلال فرد و خودداری دولت از تعرض به حریم زندگی خصوصی و همچنین عقب‌نشینی کلیسا از ادعاهای قرون وسطایی خود در جهت‌دهی و کنترل مناسبات دین‌داران با منشأ ایمان، زمینه‌ساز هم‌زیستی زندگی اجتماعی جدیدی بر پایه مجموعه‌ای از ارزش‌های مشترک بود که در عصر روشنگری به آنها التفات شد (کلباسی اشتری و آل امین، ۱۳۹۳: ۸۲).

عصر روشنگری به مثابه یک حرکت فقط در آلمان، فرانسه، بریتانیا و اسپانیا روی داد اما به زودی به دیگر جاها گسترش یافت. بسیاری از به وجود آورندگان امریکا سخت تحت تأثیر آرمان‌های دوره روشنگری به خصوص در مذهب و حاکمیت قرار داشتند. یکی از علل مهم این توجه به وضع زندگی اجتماعی انسان، در این عصر، تفکر اومانیسم بود که می‌گفت خود این انسان و نیازها و خواسته‌هایش، باید در مرکز توجه قرار گیرد و نباید به او به چشم ابزاری بی‌ارزش در خدمت حکومت و پاپ نگریست که از هیچ حقی برخوردار نیست و حکومت نیز هیچ وظیفه‌ای در قبال او ندارد. انسان، خود، اصالت دارد. از این رو، فلسفه روشن‌اندیشی، در درجه اول، عبارت بود از نوعی ارزیابی تازه، نخست از مقام و منزلت انسان در این جهان، و دوم از مقدرات انسان برای سامان دادن به وضع پریشانی که انسان قرن‌ها دچار آن بوده است. طبق این اوضاع و احوال، طبیعی است که روشن‌اندیشان به مباحث اجتماعی و انسانی بیشتر علاقه نشان می‌دادند. «حکومت» و «اخلاق» از جمله مسائلی‌اند که در اجتماع مطرح می‌شوند (کلباسی اشتری و آل امین، ۱۳۹۳: ۸۴).

کانت به عنوان یکی از فیلسوفان بزرگ عصر روشنگری، می‌خواهد حکومت و نیز روابط اجتماعی را عقلانی کند؛ در این خصوص، حق ذاتی و حق اکتسابی را مطرح می‌کند و حق ذاتی داشتن آزادی را اساس ایجاد یک حکومت می‌داند؛ چراکه فقط با وجود یک حکومت و قانون در جامعه، می‌توان از هرج و مرج جلوگیری کرد و از حقوق همه افراد دفاع کرد. با این توصیفات است که کانت نظام جمهوری و در بین نظام‌های جمهوری، جمهوری نمایندگی را با توجه به مجموعه توصیفات که در ادامه پیرامون این دو (نظام جمهوری و نظام نمایندگی در حکومت جمهوری) بیان خواهند شد، بهترین نوع حکومت بر مبنای نوع انسان انتخاب و معرفی می‌کند.

ج: نظام جمهوری در فلسفه تاریخ کانت

کانت در بحث بهترین نظام سیاسی ابتدا به روش ارسطو به تقسیم‌بندی حکومت از لحاظ شکلی و بر مبنای تعداد فرمانروایان و صاحبان اقتدار می‌پردازد و در تقسیم‌بندی دیگری فارغ از شکل حکومت‌ها، براساس چگونگی اداره و فرماندهی، حکومت‌های جمهوری را از استبدادی باز می‌شناسد. کانت معتقد است نظام جمهوری که براساس تقسیم‌بندی قوای قانونگذاری و اجرایی بنا شده باشد بهترین نوع نظام سیاسی و حکومتی مدنی می‌باشد که در صورت ایجاد هم‌نویی و هماهنگی میان عناصر قانون، آزادی و قدرت می‌تواند زمینه‌های رفاه شهروندان را فراهم نماید و رشد اخلاقی آنان را موجب شود (نوذری و ایمانی، ۱۳۹۷: ۲۱۹).

از دیدگاه کانت، «حکومت جمهوری»، نوع حکومتی است که در آن قانون، محور زندگی انسان‌هاست. این نوع حکومتی، صلح پایدار جهانی را تضمین می‌کند. ایجاد حکومت جمهوری براساس یک قانون اساسی، حاکی از این است که افراد به حکم عقل عملی خود، یک قرارداد اجتماعی را پذیرفته‌اند. این نظام تبلور اراده

عمومی همگان است. جمهوری بر سه بنیاد استوار است: ۱- اصل آزادی برای تمام اعضای جامعه به عنوان انسان؛ ۲- تعلق همه افراد به یک قانون واحد به عنوان اتباع؛ ۳- اصل برابری قانونی برای هر فرد به عنوان شهروند. بنابراین، رعایت حقوق بشر و حقوق شهروندی مبتنی بر تعلق سیاسی به دولت، هر دو از بنیان‌های نظام جمهوری به شمار می‌آیند. (محمودی ۱۳۸۴، ۱۷۰)

صلح پایدار بدون برپایی نظام جمهوری، که در آن قوای سه گانه اجرایی، تقنینی و قضائی دارای استقلال هستند، تحقق نمی‌یابد. اما ایجاد چنین نظامی خود مشروط به عقلانیت، عدالت محوری، بلوغ فکری، سلوک اخلاقی و قدرت مداری براساس قانون است. به بیان کانت، صلح پایدار مانند کودکی است که در یک لحظه به دنیا می‌آید، اما سال‌ها طول می‌کشد که این کودک، بر اثر مراقبت و آموزش به بلوغ برسد.

همان‌طور که اشاره شد، کانت برای تبیین طرح خود، دولت‌ها را به مثابه افراد می‌گیرد. بنابراین، در تبیین رکن دوم برقراری صلح پایدار به افراد در وضع طبیعی، یعنی قبل از ایجاد جامعه مدنی باز می‌گردد و معتقد است: دولت‌ها نیز مانند افراد تا پیش از تشکیل فدراسیون آزاد، در وضع طبیعی به سر می‌برند.

همان‌طور که افراد در وضع طبیعی تصمیم‌گیرنده نهایی و داور اعمال خویش هستند، دولت‌ها نیز در چنین شرایطی، خود در خصوص چگونگی رفتارشان با دیگران تصمیم می‌گیرند. از آنجایی که در وضع طبیعی بی-قانونی حاکم است، این بی‌قانونی همواره به تعارض منافع و بی‌عدالتی منجر می‌شود.

هنگامی که در جامعه‌ای آزادی و قانون با یکدیگر همراه شوند و قدرت بر پایه قانون اعمال شود و با روح آزادی عجین گردد، به نظر کانت «نظام جمهوری» یا «جامعه همسود» برپا شده است. بنابراین در نظام جمهوری، آزادی، قانون و قدرت، سه بنیاد اساسی‌اند. اگر قانون و آزادی، با قدرت همراه نباشند، پیامد آن «نابسامانی و هرج و مرج» است. اگر قدرت و قانون، با آزادی همراه نشوند، پیامد آن «استبداد و خودکامگی» است. و اگر قدرت، با قانون و آزادی همراه نباشد، پیامد آن «بربریت و وحشی‌گری» است.

چه بسا حکومت‌هایی که بر آزادی و قانون پای فشرده‌اند، اما جامعه را در گرداب هرج و مرج فرو برده‌اند. زیرا از قدرت بهره نگرفته‌اند یا به درستی از آن سود نچسته‌اند. چه بسا حکومت‌هایی که بر قدرت و قانون تکیه کرده‌اند، اما آزادی را با خودکامگی سرکوب کرده‌اند و خفقان و سکوت را بر جامعه حاکم گردانیده‌اند. و

چه بسا حکومت‌هایی که جاه‌طلبانه و مغرورانه، بر اریکه قدرت تکیه زده‌اند و آزادی و قانون - هر دو را - از دم تیغ گذرانده‌اند و جامعه را به سوی فرهنگ ستیزی و تمدن‌گریزی سوق داده‌اند و در هوایه وحشی‌گری فرو افکنده‌اند. به نظر می‌رسد قدرت آزادی ستیز و قانون‌گریز، بدترین نوع قدرت است. در حکومت قدرت محور - که در آن جایی برای آزادی و قانون وجود ندارد،، لجام گسیختگی فرمانروایان، تمامی مرزها را در هم می‌شکند. در چنین حکومتی فرمانروا، انسان برتر، عقل محض، قدرت مطلق و قانون مجسم است و فردپرستی، فرهنگ حاکم بر جامعه، سکه رایج مکاره سیاست و قانون اصلی قدرت خودکامه است.

در نظام جمهوری، آزادی، قانون و قدرت، آن‌گونه با یکدیگر همساز و هم‌نوا می‌شوند که هیچ یک را بر دیگری تنگ نمی‌کند، چه رسد به اینکه یکی به تنهایی یا از راه بند و بست با دیگری، بنیادهای دیگر را براندازد. در نظام جمهوری که تبلور راستین حکومت مدنی است، قدرت بر اشخاص استوار نیست، بلکه برخاسته از قانون است. بنابراین، حکومت جمهوری، حکومت قانون است و فرمانروا نمی‌تواند خود را در آن برابر به مافوق قانون بداند. اصولاً فرمانروایی فرابشری و فراقانونی، با نظام جمهوری ناسازگار است و زمامداری این‌چنین، حکم آدم غریبه‌ای را دارد که هرگز نمی‌تواند با آزادی، قانون و قدرت - یعنی حکومت جمهوری - همساز شود. دیدگاه کانت در اینجا در برابر آراء هابز قرار می‌گیرد. هابز، فرمانروا را در مواردی مافوق قانون می‌داند و فرمان‌های وی را در حکم قانون و سزاوار پیروی بی‌چون و چرا می‌خواند.

نظام جمهوری در برگرفته شهروندانی است که در آزادی و خردورزی، با یکدیگر برابرند. آنان دارای حق ذاتی و پیشینی هستند که کانون اصلی آن، حق برخورداری از آزادی است. اکنون پرسش بنیادی این است که حکومت مدنی در هیأت نظام جمهوری، بر چه پایه‌ای تأسیس می‌شود و زمینه مشروعیت آن کدام است؟ کانت می‌اندیشد که حقوق در صورت قوانین تبلور می‌یابند. حقوق، پیشینی و ذاتی‌اند، اما قانون‌ها بر پایه حقوق وضع می‌شوند. یک قانون عمومی که برای هرکس آنچه را از سوی حق مجاز و غیرمجاز است تعریف می‌کند، «کردار اراده عمومی» است. اراده عمومی که حق را به پیش می‌برد و نمی‌تواند به هیچ‌کس بی‌عدالتی روا دارد، در برگرفته اراده تمامی مردم است. بر این اساس، تمام مردم برای تمام مردم تصمیم می‌گیرند و هرکس برای خود تصمیم می‌گیرد. اما اراده یک فرد نمی‌تواند بدون اینکه مرتکب بی‌عدالتی شود، برای فرد یا افراد دیگر تصمیم‌گیری کند؛ زیرا قانونی که چنین فردی وضع می‌کند، نیازمند قانونی برتر است که قانون-گذاری او را مقید و محدود سازد. بنابراین، اراده یک فرد نمی‌تواند قانون‌گذار جامعه مدنی یا نظام جمهوری باشد. کانت، قانون پایه را که از اراده مدنی را وانهیم، در وضع طبیعی چیزی جز هرج و مرج و بی‌دولتی در انتظار مردم نخواهد بود. انسان به ضرورت مجبور است وضع طبیعی را پشت سرگذارد و جامعه مدنی را تأسیس کند. افزون بر ضرورت، در نوشتن شوره زار وضع طبیعی و گام نهادن در وادی ایمن جامعه مدنی، پیام الزام‌آور خرد است.

بر این اساس، کانت برپایی قانون و تشکیل نظام جمهوری - جامعه مدنی - را بر شالوده «قرارداد اجتماعی» استوار می‌سازد. کانت، پیش‌زمینه‌های ضروری نظریه حکومت خود را با بهره‌گیری از اندیشه‌های روسو فراهم ساخته است، هر چند در فلسفه سیاسی، همچنان که در فلسفه تاریخ و فلسفه اخلاق - راه مستقل خویش را می‌پیماید. روسو سبب شد که کانت ارزش انسانی را فقط در شوق بی‌آرام نسبت به «جست‌وجوی شناسایی» مشاهده نکند، بلکه «جوینده انسانیت» نیز باشد. کانت در حدود سال ۱۷۶۲ - یعنی هنگامی که ۳۸ سال از زندگانی او سپری شده بود، نوشت: «روزگاری بود که من جست و جو برای نیل به شناسایی را برابر با ارزش

انسانیت می‌دانستم، و توده مردم را که چیزی نمی‌دانند، تحقیر می‌کردم. روسو مرا به راه صواب آورد. اکنون حس کور برتری طلبی در حال از میان رفتن است و اگر باور نکنم که این کار برای همه افراد دارای ارزش است و به آنان در استوار کردن حقوق انسانیت مدد می‌رسد، می‌بایست خود را بی‌فایده تر از یک کارگر عادی به شمار آورم.

روسو در قرارداد اجتماعی با نفی زور به عنوان ایجاد کننده حق، اطاعت از قدرت‌های مشروع و حکومت‌های مبتنی بر حق را یک وظیفه تلقی می‌کند. در نگاه او، تمام افراد بشر آزاد و برابر آفریده شده‌اند و هیچ یک از آنان دارای برتری نسبت به دیگری نیست و حق ندارد بر هموعان خویش تسلط یابد. تنها اساس تشکیل قدرت مشروع و حکومت حق در اندیشه روسو، «قراردادهایی است که به رضایت بین افراد بسته شده باشد». بنابراین، قراردادها از یک سو میان افراد بسته می‌شود و از سوی دیگر منوط به رضایت افراد است. پس قراردادی که بر طبق آن یکی از طرفین، صاحب اختیار مطلق و طرف دیگر مطیع صرف باشد، بکلی باطل و برخلاف موازین عقل و منطوق است.

در همین راستا؛ کانت، با نگاهی سنجش گر، به اصل‌های سه‌گانه جامعه مدنی یعنی آزادی، برابری و استقلال به عنوان ایده‌های پیشینی می‌نگرد و این اصل‌های سه‌گانه را به عنوان صفات شهروند در حکومت مدنظر خود بیان می‌کند. به طور خلاصه، می‌توان هر یک از صفات شهروندی را از نظر کانت، بدین صورت تبیین کرد: آزادی اخلاقی (اختیار)؛ یعنی شهروند فقط از قوانینی اطاعت می‌کند، که خود او در تدوین آنها شریک است. برابری؛ به این معنی که هیچ‌گونه برتری دیگران نسبت به او، که موجب وابستگی او، به دیگران باشد، وجود ندارد.

استقلال؛ به این معنی است که موجودیت و موقعیت شهروند در جامعه مدنی، ناشی از تصمیم دیگران نیست، بلکه نتیجه تصمیم شخصی او است. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در نظر کانت، برای تشکیل حکومت و تاسیس جامعه مدنی، شهروند بودن فقط یک شرط دارد و آن، توانایی و استعداد رأی دادن است. شهروند جزء جامعه نیست، بلکه عضو آن است؛ به این معنی که در زندگی اجتماعی شرکت فعال دارد. با تشکیل حکومت از طریق قرارداد، مردم از جزء جامعه به عضو آن تبدیل می‌شوند. در مرحله توحش، افراد اجزای جامعه هستند اما در مرحله مدنیت افراد اعضای جامعه هستند. مکانیزم این تحول عبارت است از واگذاری اختیار به حکومت. اما در این واگذاری یک تحول کیفی در اختیار مدنی روی داده است. به این معنی که مردم ضمن اختیاری بخشی به دولت، از آن اختیار مدنی دریافت می‌کنند. این مکانیزم، دقیقاً به این معناست که مردم با تشکیل حکومت به شهروند تبدیل می‌شوند.

ج: نظام نمایندگی در حکومت جمهوری

کانت معتقد است نظام جمهوری که براساس تقسیم‌بندی قوای قانونگذاری و اجرایی بنا شده باشد بهترین نوع نظام سیاسی و حکومتی مدنی می‌باشد که در صورت ایجاد هم‌نوایی و هماهنگی میان عناصر قانون، آزادی و قدرت می‌تواند زمینه‌ی رفاه شهروندان را فراهم نماید و رشد اخلاقی آنان را موجب شود. به عقیده‌ی کانت قانون اساسی جمهوری بر سه اصل استوار می‌باشد، اولین اصل آزادی برای همگان است که به افراد به عنوان انسان‌هایی خردمند توجه دارد، دومین اصل تعلق افراد به قانون عمومی یگانه است، که افراد را در در جایگاه اتباع مورد توجه قرار می‌دهد و سومین اصل نیز برابری آحاد مردم در برابر قانون است که بر نقش شهروندی آنان تاکید دارد. شهروند در اندیشه کانت «کنشگری است فعال و مشارکت جو» که دارای نقش اصلی در پی‌ریزی جامعه مدنی و به کار بسته شدن قرارداد اجتماعی و تدوین و قانون اساسی و در نهایت تشکیل نظام جمهوری می‌باشد (محمودی، ۱۳۸۲: ۲۴).

کانت همچنین در آراء خود در تفسیر ماهیت مشارکتی نظام جمهوری اصل عمومیت یا عمومی شدن را مورد تاکید قرار داده و عمومی شدن و مطرح شدن هرگونه ادعا در باب مفاهیمی چون حق، قدرت، قانون و آزادی را در منظری عمومی، شرط کسب اعتبار و ارزش این موارد می‌داند (شجاعی جشاوقانی، ۱۳۹۱: ۴۹).

مفهوم عقل سلیم نیز که توسط کانت در نقد قوه‌ی حکم به‌طور مبسوط به نحوه شکل‌گیری و کارکرد آن پرداخته شد نیز از همین منظر به مسئله سیاست و نظام دموکراسی نظر دارد، کانت با توجه به سیاست به عنوان بخشی از اخلاق که پیشتر گفته شد ریشه در مفهوم عمومیت یا تعمیم‌پذیری در فلسفه‌ی حق و تاریخ او داشت، اعتقاد داشت که عقل جمعی در داوری و قضاوت نسبت به عقل فردی دارای قابلیت‌های برتری است، لذا بر این مبنا نگرش دموکراسی محصول اعتقاد مردم به عقل سلیم است (انصاری، ۱۳۸۴: ۸۵).

نظام جمهوری مدنظر کانت بر پایه نظام نمایندگی است، او برخلاف روسو معتقد است امکان‌پذیر است که اراده‌ی عموم به نمایندگی داده شود و قانونگذاری نباید به شکل مستقیم به مردم سپرده شود، لذا انتقادات کانت نسبت به دموکراسی هم که در بخش تفکیک قوا گفته شد روشن‌تر می‌گردند، و می‌توان گفت نقد کانت به دموکراسی‌های مستقیم است نه کل مفهوم دموکراسی، چرا که اظهار می‌دارد بنیاد همه‌ی حکومت‌های مدنی بر پایه‌ی دموکراسی است. کانت عقیده دارد غفلت از موضوع الزام تاسیس نظام سیاسی بر پایه‌ی نمایندگی می‌تواند موجبات بروز استبداد را فراهم کند چرا که به اجرایی شدن اراده‌ی شخص قانونگذار می‌انجامد (یاسپرس، ۱۳۹۳: ۲۷۶).

پس از پرداختن به برخی از اساسی‌ترین ابعاد آرای ایمانوئل کانت، نظام سیاسی مطلوب کانت که از آن با عنوان جمهوری یاد می‌کند، نظامی است که براساس اصول پیشینی خرد مانند آزادی، استقلال و برابری بنا شده و قوانین و مسئله‌ی مشروعیت آن‌ها که در این نظام دارای جایگاهی تعیین‌کننده هستند پیوند عمیقی را با

مفهوم حق که برآماده از فلسفه‌ی اخلاق کانت است دارا می‌باشد. نظام نمایندگی و اصل تفکیک قوا نیز دو مولفه‌ی اساسی دیگر در نظام جمهوری کانت می‌باشند که در کنار قانون اساسی می‌کوشد به وسیله‌ی آنها جامعی سیاسی را از سیطره‌ی استبداد محفوظ نگاه داشته و از اصول آزادی، برابری و استقلال حراست شود. در مقابل هابرماس تلاش نمی‌کند تا نظام سیاسی جدیدی را از لحاظ نظری خلق کند بلکه می‌کوشد در چارچوب دموکراسی لیبرالی علل عدم توفیق این دموکراسی را در نیل به اهداف ادعایی خود بیابد.

نتیجه‌گیری

با عنایت به آنچه که پیرامون انسان‌شناسی کانت و تاثیر آن در تبیین نوع حکومت می‌توان نتیجه گرفت که؛ فلسفه سیاسی کانت، با انسان‌شناسی وی پیوند می‌یابد، وی معتقد است، انسان سازنده‌ی فرهنگ و تمدن بشری است. سیر مداوم زندگی نوع انسان به سوی پیشرفت و تکامل و عینیت بخشیدن به اراده نیک در زندگی اجتماعی است. انسان، در اندیشه کانت موجودی است آگاه، مختار و مقتدر؛ و چون آگاهی و اختیار و اقتدار از صفات الوهیت است، در نظر او، انسان موجودی است الهی.

با این تفسیر از انسان؛ جامعه مدنی، مخصوص انسان است، پس باید یک نظام حقوقی، حدود آزادی خانواده-ها را نسبت به هم معین کند. در واحدهای بزرگتر همچون قبیله، روستا و شهر، به همین نسبت تضاد منافع مطرح است و فقط یک نظام حقوقی می‌تواند، حدود عملکرد هر کدام را نسبت به دیگری مشخص کند. هنگامی که شهرها را با هم قیاس کنیم «کشور» مطرح است و تضاد بین کشورها؛ و به این ترتیب است که وجود یک نظام حقوقی «فراگیر» به نحوی که کل جامعه بشری را شامل گردد، باید تحقق یابد. «مدنیت» مستلزم رفع تضادهاست و هنگامی که تضاد میان تمام افراد بشر مطرح باشد، «جامعه بشری» مطرح است که فراتر از شهر و کشور است. حرکت تاریخی انسان حرکتی است غایت‌مند به سوی تشکیل جامعه جهانی پس باید براساس طرحی معین انجام شود؛ اگر غایتی بر حرکت تاریخ حاکم باشد و اگر طبیعت باید جریانی تکاملی را طی کند باید موجودی را وسیله این کار قرار دهد. این سعادت یا مسئولیت نصیب انسان شده است. انسان وسیله‌ای است تا از طریق و به واسطه آن، طبیعت کمال عقلانی خود را به ظهور برساند. اما این عقلانیت ذات خود انسان است؛ عقلانیت در وجود انسان به ظهور می‌رسد پس این خود انسان است که بالغ می‌شود. اینجا وسیله و غایت در هم ادغام شده است. اگر حرکت تاریخی انسان از توحش به تمدن و از تفرد به تجمع باشد، منطقی‌اً باید این مسیر را تا آخر بپیماید. از زندگی انفرادی به تشکیل خانواده و از تشکیل خانواده به اجتماعات قبیله‌ای و شهری و از آنجا به تشکیل «ملیت‌ها» می‌رسد. کمال اعلا این بلوغ باید با تشکیل جامعه واحد جهانی همزمان باشد. همان‌گونه که افراد پیش از برپایی جامعه مدنی در وضع طبیعی به سر می‌برند، دولت‌ها نیز تا هنگام تشکیل فدراسیون دولت‌های آزاد، به مثابه حکومت‌های بیگانه، همانند افراد

در وضع طبیعی قرار دارند. وضع طبیعی در ارتباط با دولت‌ها، همانند وضع طبیعی در رابطه با افراد، یک موقعیت فرضی محسوب می‌شود. مردمی که در چارچوب ملت - دولت شکل یافته‌اند، می‌توانند همانند افراد در وضع طبیعی در نظر گرفته شوند. همان‌گونه که در وضع طبیعی، افراد داور یگانه و نهایی تصمیم‌ها و کردارهای خویش‌اند، دولت‌ها نیز در چنین وضعی، می‌توانند در مورد چگونگی روابط خود با دیگر دولت‌ها تصمیم بگیرند و به داوری بنشینند. همان‌طور که وضع طبیعی در رابطه با افراد به وضع جنگی می‌انجامد، وضع طبیعی میان دولت‌ها نیز فرجامی جز وضع جنگی ندارد. درآمدن دولت‌ها از وضع جنگی، باید بر شالوده حق بین‌المللی، استوار شود که ناظر بر حقوق دولت‌ها در رابطه با یکدیگر است. صلح پایدار، در گیرنده ایده‌ها و آرمان‌هایی است که هر انسان صلح دوستی، آرزومند تحقق آنها است. به انجام رسیدن این‌گونه ایده‌ها، نیازمند تبدیل شدن آنها به استراتژی در چارچوب مواد اجرایی الزام‌آور، توسط سیاستگذاران است، کاری تدریجی در فرایند بلندمدت است که به اراده سیاسی نیرومندی نیاز دارد، تا شرط‌های بنیادین صلح پایدار تحقق یابد. علاوه بر آن، صلح پایدار، بستگی به سه شرط اساسی هم دارد، این شرط‌ها عبارتند از: (نظام جمهوری، فدراسیون دولت‌های آزاد و حق جهانشهری). شهروند جهانی یا عضو جامعه جهانشهری به تعبیر کانت، می‌اندیشد که اکنون بیش از تمامی دوران‌های تاریخ گذشته به خانواده جهانی تعلق دارد و سرنوشت او به هیچ روی از سرنوشت دیگر ساکنان این کره خاکی جدا نیست. گویی میلیاردها انسان که اکنون در جهان زندگی می‌کنند، همگی بر یک کشتی سواراند و با درک یک سرنوشت مشترک، بر آب‌های موج و کف‌آلود یک اقیانوس پهناور می‌رانند. در این راستا، کانت، نیاز به یک مدیر و رهبری را مطرح می‌کند! مقصود کانت از نیاز انسان به یک «آقا» چیست؟ این مدیریت و رهبری، گرچه ممکن است در وجود یک نفر تحقق یابد اما تحقق آن چیزی جز تسلط عقل بر تمایلات حیوانی نیست. پس آنچه به عنوان مدیریت عادل تحقق می‌یابد، حاکمیت عقل است: خواه در وجود یک نفر یا در وجود گروهی از افراد یا در صورت یک تکامل آرمانی در یک مدینه فاضله، در وجود تمام افراد. به این ترتیب رهبری یا مدیریت، اصولاً عبارت است از حاکمیت عقل و به این اعتبار می‌توان آن را مدیریت عامه نامید. حکومت یگانه جهانی از مفهوم‌های مهم و بنیادین کانت هرگاه روزی بشریت به آن مایه از عقل، خردورزی، اندیشه و بلوغ دست یابد که بتواند حکومت یگانه جهانی را برپا سازد، و ایده مثبت کانت را در جهان واقعیت، تحقق ببخشد.

منابع و مأخذ

چنگی آشتیانی، مه‌ری (۱۳۹۷)، انسان‌شناسی از منظر کانت و ملاصدرا، فصلنامه فلسفه تحلیلی، شماره سی و چهارم،

دائی جعفری، بهاره (۱۳۹۰)، انسان‌شناسی کانت، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین.

رفیقی، سمیه (۱۳۹۱)، مفهوم انسان در انسان‌شناسی پراگماتیکی کانت، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه تبریز،

روحانی مرتضی، طالب‌زاده، سید حمید (۱۳۹۰)، انسان‌شناسی در اندیشه کانت، فصلنامه متافیزیک، شماره یازدهم.

صانعی دره بیدی، منوچهر (۱۳۹۴)؛ کتاب جایگاه انسان در اندیشه کانت، انتشارات نقش و نگار،

صانعی دره بیدی، منوچهر (۱۳۸۴)؛ رابطه حق و تکلیف در نظام سیاسی از دیدگاه کانت، فصلنامه حکمت و فلسفه، شماره ۲،

کانت، ایمانوئل (۱۳۸۰)، صلح پایدار، ترجمه محمد صبوری، قم، نشر به باوران، ۱۳۸۰،

کانت، ایمانوئل (۱۳۸۳)، سنجش خرد ناب، میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: امیرکبیر، چاپ اول،

کانت، ایمانوئل (۱۳۶۹)، بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری، تهران: خوارزمی،

کانت، ایمانوئل (۱۳۸۸)، درس‌های فلسفه اخلاق، ترجمه صانعی دره بیدی، نقش و نگار،

کانت، ایمانوئل (۱۳۸۸)، فلسفه حقوق، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، نقش و نگار،

کانت، ایمانوئل (۱۳۸۴)، معنای تاریخ کلی در غایت جهان وطنی، ترجمه و شرح منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، انتشارات نقش و نگار،

کلباسی اشتری، حسین و آل امین، محمد جلیل (۱۳۹۳)، فلسفه حقوق کانت و اندیشه انسان جهان وطن، غرب‌شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سال پنجم، شماره اول،

لاک، جان، (۱۳۹۲) دو رساله در باب حکومت، ترجمه فرشاد شریعت، تهران، نگاه معاصر،

مجتهدی، کریم (۱۳۸۷)، فلسفه نقادی کانت، انتشارات امیر کبیر، تهران،

محمودی، علی (۱۳۹۳)، فلسفه سیاسی کانت، تهران: نگاه معاصر،

محمودی، علی (۱۳۹۳)، روایت ایرانی تاملات فلسفی در باب اخلاق سیاست و صلح پایدار،

محمودی، سیدعلی (۱۳۹۷)، کانت: دموکراسی نمایندگی و نظام جمهوری، فصلنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی که در شماره ۱۹۵ و ۱۹۶.

نوذری، حسینعلی و ایمانی، علی (۱۳۹۷)، وجوه دموکراتیک نظام سیاسی مطلوب در نظریه‌ی سیاسی ایمانوئل کانت و یورگن هابرماس، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره ۴۴،

هابز، توماس (۱۳۹۳)، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی،

یاسپرس، کارل (۱۳۷۲)، کانت، ترجمه: میرعبدالحسین نقیب‌زاده، انتشارات طهوری،

Kant, Immanuel: *Foundation of the Metaphysics of the Morals*. Translated by: Lewis White Beck, 1959.

Kant, Immanuel, (1974). *On the Old Saw: That May Be Right in Theory but It Won't Work in Practice*, translated by E. B. Ashton, University of Pennsylvania Press.

Kant, Immanuel, **Groundwork of Metaphysic of morals**, tr: Paton, H.J, PP, 55-123, in: *The moral law*, London, Hutchinson University Library, 1972.

Kant Immanuel (2006), *Anthropology from pragmatic point of view*, translated by: Robert B. Loudon: Cambridge University Pres.

Kant, Immanuel (1996), *Critique of Practical Reason*, tr. by Mary J. Gregor, in *Practical Philosophy*, Cambridge: Cambridge University Press.